خلیل کیوان

**مردم چه می خواهند، رضا پهلوی بدنبال چیست؟**

واکاوی پیام رضا پهلوی بمناسبت دهه فجر

پیام رضا پهلوی بمناسبت ده فجر (سالگرد سقوط سلطنت و انقلاب ۵۷) از جهات مختلفی قابل توجه است؛ تمجید پر آب و تاب از نیروهای نظامی رژیم به بهانه دفاع آنها از میهن در جنگ هشت ساله، احترامی که برای مذهب و صاحبان ایمان (آخوندها) ابراز میدارد، توصیف علت سقوط حکومت شاه و روی کار آمدن جمهوری اسلامی که به زعم ایشان بخاطر بحران اندیشه بود و نه نتیجه پنجاه سال حکومت مستبد پهلوی ها و بلاخره روی خوشی که به بخشی از حکومت و اصلاح طلبان نشان میدهد و آمادگی برای سازش با آنها می توان اشاره کرد. در جای جای این پیام بوضوح دیده می شود که شازده با مردم سر سخن ندارد بلکه آمادگی خود را برای سازش با حکومت، نیروهای نظامی و مذهب ابراز میدارد. در این پیام هیچ کجا از سرنگونی جمهوری اسلامی سخنی نیست، از برچیده شدن بساط اسبتداد مذهبی و از جدایی مذهب از دولت و از ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه نه تنها خبری نیست بلکه جایگاه ویژه ای برای پاسداران ایمان (مذهب و آخوندها) باز کرده است.

شازده کلماتی مثل صفات اهورایی و باورهای نیاکان و مدنیت نوین ایرانی که ویژه ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم ایرانی هست را هم چاشنی پیام خود کرده است. او چون پدر، در باستان گرایی و تمجید از شاهان و نیاکان و لاف زنی تاریخی غرق شده است. رضا پهلوی درسی از تاریخ نگرفته است. او، که هم از تجربه پدر فرصت آموختن داشت و هم بواسطه زندگی طولانی در غرب که مدنیت در آن جا افتاده تر است، می توانست بیاموزد، نیاموخت. در کشورهای متمدن تر بکار بردن چنین ادبیاتی سخیف و مذموم است و به این خاطر حیطه کار برد آن به راست افراطی، نژادپرست ها و فاشیست ها محدود است.

رضا پهلوی جنگ هشت ساله را فصل مشترک خود و حکومت قرار داده است. جمهوری اسلامی جنگ هشت ساله را دفاع مقدس نام گذاشت. جنگی که بقول خمینی نعمت بود و اگر براه نمی افتاد سقوط حکومت اجتناب ناپذیر می شد. آقای پهلوی نیک میداند که سیاست رسمی و اعلام شده جمهوری اسلامی صدور انقلاب اسلامی بود. یک گوشه این سیاست متشکل کردن مخالفین صدام و از جمله تشکیل مجلس اسلامی اعلای عراق و مسلح کردن آنها و تحریک و اقدام برای سقوط صدام بود. بعلاوه، گذر از کربلا و رسیدن به "قدس" از اهداف جنگ تعریف شده بود. واضح است که چنین جنگی نه میبایست براه می افتاد و نه لازم بود هشت سال ادامه یابد. این جنگ جمهوری اسلامی برای بقا و برای توسعه طاعون اسلامی در منطقه بود. مردم و سربازان هم قربانی و گوشت دم توپ این جنگ بودند. دلیل اینکه شازده صرفنظر از دلایل شروع و ادامه جنگ تلویحا به دفاع از آن برخاسته است و با شعار "جنگ نعمت است" خمینی همراهی میکند و سطور متعددی از پیام خود را به تمجید از نیروهای نظامی و شهدای جنگ اختصاص داده است، چیست؟ قصد او از این کار یافتن نقطه اشتراکی با نظامیان حکومت است. از آنها بخاطر دفاع از مرز و بوم و برای دفاع از آب و خاک تقدیس میکند و ارج میگذارد. به این ترتیب او خود را شریک دفاع مقدس میکند و در کنار و همراه نیروهای نظامی رژیم قرار میدهد. پهلوی بدون اینکه نامی از ارتش یا سپاه و بسیج بیاورد صفوف نیروهای نظامی را "جانبازان و شهیدانِ راه میهن و ایمان و آزادی" مینامد. اینجاست که پیام پهلوی رو به سران سپاه هم هست.

در این پیام نه فقط کلامی علیه حکومت مذهبی و دخالت مذهب در جامعه و در زندگی مردم دیده نمی نمی گوید بلکه به ستایش مذهب و باورهای دینی نیز می پردازد. ایشان وجود گله آخوند و صنعت مذهب را لازم میبیند بشرط آنکه رسالت تاریخی و معنوی خود را بشناسند و پاسدار اخلاق و ایمان باشند. او می گوید: "عده ای که رسالت شان معنوی است و باید پاسدار اخلاق و ایمان باشند به مردم خیانت کردند و به آنها دروغ گفتند ...". و یا می گوید: "اینان با خیانت به رسالت معنوی و تاریخیِ خود که همانا پاسداری از اخلاق و از ایمان باشد، به رسالتِ خود و به باورهایِ دینیِ شما پشت کردند. اینان با سوءاستفاده از اعتماد و از ایمان شما، با عهدشکنی به قدرت رسیدند." عجبا! به وضوح جایگاه ویژه ای در جامعه برای مذهب و آخوند قائل است.

رضا پهلوی که پیشتر هم آخوند ها را به خوب و بد تقسیم کرده بود در این پیام یکبار دیگر تسریع کرد که بدنبال سازش با اصلاح طلبان و فراتر از آن سازش با نهاد مذهب و امتیاز دادن به آن در نظام و ساختار سیاسی و اجتماعی مورد نظرش است. الگوی او به این ترتیب حتی موقعیت و نقش مذهب در زمان حکومت پدرش هم نیست. از آن هم عقب تر است. او صنعت مذهب را پاسدار ایمان و اخلاق میداند که باید جایی در حکومت مورد نظر او داشته باشد. او نه بدنبال خلع ید سیاسی از مذهب در قدرت است، نه در پی کوتاه کردن دست مذهب در جامعه و آموزش و پرورش است و بالطبع قصد عقب راندن آن از زندگی خصوصی مردم را هم ندارد.

پهلوی در چند جای پیام خود به تقلب و مهندسی انتخابات اشاره میکند و تاکید میکند که به متقلبین نمی توان اعتماد کرد. او می گوید: "نمی‌توان به همان‌هایی که با تقلب و مهندسیِ انتخاباتی برای خود مشروعیتِ جعلی دست ‌وپا کردند، اعتماد کرد!". عجب! اگر تقلب نمیشد، اگرانتخابات مهندسی نمی شد و مثلا اصلاح طلبان در مصدر امور قرار میگرفتند آنوقت حکومت مشروعیت داشت؟ اینجاست که رضا پهلوی نشان میدهد آغوش خود را برای اصلاح طلبان باز گذاشته است. او در مقام سخنگو و وکیل مدافع بخشی از حکومت و اصلاح طلبان ظاهر شده است. وی امکان برگزاری رفراندوم با وجود جمهوری اسلامی را غیرممکن نمیداند و در صورتیکه راه حل رفراندوم عملی شود فقط به آن بخش از رژیم که تقلب کردند اعتماد ندارد. به این ترتیب به همکاری و همراهی با آن بخش از حکومت که خود قربانی مهندسی انتخابات و تقلب بوده است امیدوار است.

رضا پهلوی در پیام خود بر جایگاه معنوی آخوند و مذهب در جامعه تاکید می گذارد و به خیل آخوند و دستگاه مذهب اطمینان میدهد که در حکومت مورد نظر وی به آنها احتیاج هست و نباید نگران آینده شان باشند. او بوضوح نشان میدهد که در پی سازش با بخشی از حکومت، کنار زدن ولایت فقیه و دستگاه او و کنار آمدن با مذهب است. بی جهت نیست که در کل پیام از سقوط رژیم و یا سرنگونی جمهوری اسلامی کلامی نگفته است. در جای جای پیام آمادگی او برای سازش با بخشی از حکومت و نگهداری مذهب در جامعه را می توان بروشنی مشاهده کرد. مشکل او "فرقه تبهکار" و "اختلاس در دیانت" است و لذا " بازسازیِ مدنیت نوینِ ایران و حکومتِ ایرانی بر ویرانه‌های ولایت" هدف اعلام شده او در این پیام است. بنظر میرسد رضا پهلوی از اعتراضات کوبنده مردم برای از جا کندن ریشه ای جمهوری اسلامی و مذهب زدایی از جامعه وحشت کرده است و برای جلوگیری از آن دست یاری به سوی اصلاح طلبان دراز کرده است.

رضا پهلوی به ریشه یابی و علت وقوع انقلاب ۵۷ نیز اشاره میکند و می گوید که انقلاب ۵۷ در پی بحران اندیشه رخ داد و این بحران در سی و نه سال گذشته تا امروز ادامه داشته است. راه برونرفت از بحران اندیشه هم بازسازیِ مدنیت نوینِ ایرانی است. او معتقد است که از دین و ایمان مردم سوء استفاده شده و به مشروطیت حکومت پهلوی خیانت شده است. رضا پهلوی علاقه ای برای بکار بردن زبان روشن و قابل فهم و زمینی در توضیح مسائل ندارد. او مایل به باز کردن دفتر جنایات دیکتاتوری پهلوی که بویژه در سالهای پایانی عمر این حکومت به موج نارضایتی عمومی دامن زده بود، ندارد. مایل نیست به گرهگاههای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن دوره که به انفجار اجتماعی و انقلاب منجر شد بپردازد. به رقابت های دو قطب جهانی و نقش غرب در پیش کشیدن جریان اسلامی و خمینی و سوار کردن او بر انقلاب مردم ایران که برای عدالت و رفاه و آزادی بود، نمی خواهد و نمی تواند اشاره کند. گویی کنفرانس گوادولپ که نقش کلیدی در روی کار آوردن خمینی داشت وجود خارجی نداشت. گویی ژانرال هویزر در گیر و دار انقلاب به ایران نیامد و با سران ارتش دیدار نداشت و مقدمات سازش و جابجایی قدرت از حکومت شاه به خمینی را فراهم نساخت. شاهزاده به نابرابرهای اقتصادی و شکاف طبقاتی و سرکوب های گسترده حکومت پهلوی و دستگاه پلیسی مخوف ساواک نمی خواهد بپردازد. خیلی سر راست او مردم را سرزنش و بدهکار می کند که آنها خود علت وجودی دیکتاتورها هستند. او می گوید فرهنگ مردم است که دیکتاتور می آفریند. لابد پیشتر پهلوی ها را مجبور کردند دیکتاتور باشند، بعد هم به همین دلیل دیکتاتوری اسلامی را آوردند و سی و نه سال هم با بحران اندیشه شان آنرا نگه داشتند. خلاصه اینکه دیکتاتورها مسئولیتی در برقراری استبداد ندارند بلکه این مردم هستند که باید بخاطر برقراری استبداد مورد مواخذه قرار گیرند. متد وارونه رضا پهلوی چند حسن دارد. اولا، علت اعمال سرکوبگرانه و جنایات رژیم پهلوی را به مردم و فرهنگ آنها نسبت داده است. ثانیا، این مردم هستند که با فرهنگشان اجازه دادند از دین و ایمانشان سوء استفاده شود و مشروطیت رژیم پهلوی زیر پا گذاشته شود. سوما، این خود مردم هستند که با بحران اندیشه شان موجبات روی کار آمدن حکومت اسلامی را فراهم ساختند و استبداد دینی را هم سی و نه سال نگه داشتند. شازده میگوید: "بحران اندیشه‌ای که در بهمن شوم ۵۷ به ننگین‌ترین شکلی خود را بروز داد و با پشت کردن به مشروطیت حکومت و با خیانت به تفکر ملی و اندیشه‌ی راستین اعتدال و اصلاحاتِ سیاسی و ساختاری، از دولتِ موقت تزویر، حکومتِ سی‌ونه ساله‌ی دروغ ساخت."

رضا پهلوی مایل نیست کارنامه پنجاه ساله حکومت پهلوی به او یادآوری و نشان داده شود که نارضایتی عمومی بصورت خشمی تلنبار شده آماده انفجار ۵۷ بود. همانطور که نارضایتی گسترده امروز مردم، کشور را در آستانه انقلابی دیگر قرار داده است. او نمیخواهد بخاطرش آورده شود که پدر بزرگش در جهت تضمین قدرت مطلقه خود، روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس را لغو کرد و احزاب سیاسی را از بین برد و مجلس را به نهادی مطیع و تشریفاتی مبدل کرد و وزیران را به عروسک هایی در دست خود بدل ساخت. او دوست ندارد که بخاطرش بیاوریم که رضا خان زمین های زیادی را در مازندران و سایر نقاط ایران مصادره و به این ترتیب به یکی از ثروتمند ترین مردان ایران تبدیل شد. نمیخواهد بداند که فرهنگ سازان و فرهیختگانی چون میرزاده عشقی، فرخی یزدی، دکتر ارانی و دهها روشنفکر فرهنگ ساز منقد مذهب را تحت پیگرد قرار داد و یا کشت و به این ترتیب به عقرب مذهب اجازه داد در تاریکخانه کشور لانه کند و در وقت مقتضی بجان مردم بیفتد.

رضا پهلوی اگر تاریخ ستمگریهای دوره رضا خان را نخوانده باشد اما باید خاطراتی از دوره زمامداری پدرش را بیاد داشته یا شنیده باشد. حداقل باید گلسرخی را که با پرونده ساختگی به جوخه اعدام سپرده شد بخاطر بیاورد. داستان کشتن ۹ زندانی سیاسی از جمله بیژن جزنی که مشغول گذران احکام خود در زندان اوین بودند را باید شنیده باشد. او قاعدتا باید بداند که پدرش مخالفین را بنحوی قلع و قمع کرده بود و چنان اختناق نفس گیر و سکوت سیاسی بر کشور حاکم کرده بود که از نظر سیاسی ایران به گورستان آریامهری ملقب شده بود. او باید بداند که آزادی بیان و آزادی های سیاسی و تشکیل احزاب در حکومت پدرش وجود نداشت و حزبی باقی نمانده بود که در مقطع ۵۷ بتواند مانع ملاخور شدن انقلاب شود. اگر در مقطع انقلاب ۵۷ جامعه بلوغ سیاسی داشت متوجه نقش مخرب مذهب و خمینی میشد و قطعا اجازه نمیداد که انقلاب مصادره شود. این عدم بلوغ سیاسی را نه بپای مردم که بپای حکومت خودکامه و مستبد پهلوی باید نوشت. رضا پهلوی باید پاسخ دهد که چگونه در جامعه ای که به دستور پدر تاجدارش نه فقط فعالیت سیاسی مخالفین که حتی احزاب طرفدار خودش از جمله حزب ایران نوین، حزب مردم و ... هم ممنوع شده بود میتوانست از خود در مقابل طاعون اسلام سیاسی دفاع کند؟ براستی آقای پهلوی آیا شما نمیدانید که پدر شما حتی همه احزاب طرفدار خود را هم منحل و آنها را مجبور کرد در حزب رستاخیز ملی ادغام شوند!؟ چگونه در جامعه ای که حرف زدن، کتاب خواندن، فعالیت سیاسی، تشکیل احزاب ممنوع بود و در خوف فرو رفته بود و اجازه کمترین اظهار نظر و فعالیت آزادی را نداشت با عفریت مذهب می توانست مقابله کند؟ روی کار آمدن جمهوری اسلامی نه به دلیل بحران اندیشه بلکه بدلیل سرکوب اندیشه بود. باقی ماندن جمهوری اسلامی هم، نه ریشه در بحران اندیشه که بدلیل سرکوب خشن، کشتار مخالفین و اعدام و شکنجه و زندان تا کنون میسر شده است.

و بلاخره نسخه ای که رضا پهلوی برای خلاصی از بحران اندیشه ارائه میدهد مدنیت نوین ایرانی است که آن هم پوچ است. به این دلیل ساده که مدنیت امری جهانی است. محصول کل تاریخ بشر و بویژه تاریخ دویست ساله اخیر است. آزادیخواهان بزرگی در دویست سال اخیر در جهان پرچمدار آن بوده اند. جنبش های سیاسی و اجتماعی و مکاتب فکری و سیاسی دو قرن اخیر در غرب بویژه مدنیت را نمایندگی کرده اند و بشریت را بجلو سوق داده است. از جمله شاخص های مدنیت آزادی بیان و آزادی نقد است. آزادی های وسیع سیاسی و فردی است. آزادی مذهب و آزادی از مذهب از جمله آن است. جدایی دین از دولت و از آموزش و پرورش و جامعه مدنیت است. اما دیدیم که آقای پهلوی در همین پیام چه آنجا که به گذشته می پردازد و چه وقتی در تقابل با جمهوری اسلامی و استبداد مذهبی سخن می گوید همین ها را به حراج گذاشته است. نسخه مدنیت ایرانی ایشان ترکیبی از ناسیونالیسم باستان گرا با مذهب است. آنچه که وی تحت نام مدنیت نوین ایرانی وعده میدهد با آنچه انقلاب مردم ایران بدنبال تحقق آن است، فرسنگ ها فاصله دارد. تقلاهای امثال رضا پهلوی برای نجات مذهب و سازش با آخوند عبث و کوبیدن آب در هاون است. جامعه تشنه آزادی، عدالت و رفاه است و از مذهب و از اصلاح طلبان هم عبور کرده است. پیام رضا پهلوی یکبار دیگر بی ربط بودن راه حل راست برای آزادی و سعادت مردم را عیان ساخت.